



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال ششم • شماره اول • بهار ۱۴۰۲

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 6, No. 1, Spring 2023



## چرایی ایثار اخلاقی در متون مقدّس ادیان ابراهیمی

عبدالرحیم سلیمانی\*

doi: 10.22034/ethics.2024.50922.1614

### چکیده

چرا باید انسان عملی انجام دهد که نه تنها برای او سودی ندارد، بلکه زیان‌بار است و تنها برای دیگران مفید است؟ در متون مقدّس ادیان ابراهیمی، در پاسخ به این پرسش، سه ضلع مثلث «خدا»، «انسان» و «دیگران»، برجسته می‌شود. انسان باید برای خدا به دیگران نیکی کند تا خداوند به او پاداش دهد. بنابراین، در نهایت، «خود» واقعی و اصیل انسان است که از اخلاقی زیستن سود می‌برد. سخن این است که این پاسخ با اینکه مبنایی برای عمل اخلاقی فراهم می‌آورد، ولی همهٔ مشکل را حل نمی‌کند. درست است که در این متون مقدّس، مثلثی این‌گونه وجود دارد، اما اینکه انسان برای خود، حتی خود واقعی و اصیل، اخلاقی زندگی کند، مطلوب اصلی و آرمانی نیست، بلکه مطلوب آرمانی آن است که انسان به خاطر خود خوبی، خوبی کند؛ زیرا در انسان بارقه‌ای از الوهیت وجود دارد و نیز به تعبیر قرآن مجید، آدمی فطرتاً حق‌پرست است.

### کلیدواژه‌ها

اخلاق، متون مقدّس، ادیان ابراهیمی، از خودگذشتگی، دلیل ایثار.

\* دانشیار دانشگاه مفید، قم، ایران. | soleimani38@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰

■ سلیمانی، عبدالرحیم. (۱۴۰۲). چرایی ایثار اخلاقی در متون مقدّس ادیان ابراهیمی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۶(۱۸)، ۵-۳۰.

doi: 10.22034/ethics.2024.50922.1614

## مقدمه

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (سوره انسان، آیه ۸-۹)؛ به مسکین و یتیم و اسیر طعام می دهند باینکه خود به آن نیاز دارند [و می گویند] فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی خواهیم. چرا انسان باید آنچه را که خود به شدت به آن نیاز دارد به دیگران بدهد و حتی از آنان تشکر و سپاس هم نخواهد؟ یک سؤال مهم و اساسی در بحث اخلاق این است که اخلاقی زیستن در بسیاری از موارد نه تنها سودی دنیوی و این جهانی برای انسان ندارد، بلکه گاهی بسیار زیان بار است؛ چه عاملی سبب می شود که انسان با این شرایط باز هم اخلاقی زندگی کند؟ متون مقدس ادیان ابراهیمی چه پاسخی برای این پرسش دارند؟ چرا انسان باید منفعت دیگران را در نظر بگیرد و منفعت خود را نادیده بگیرد؟ آیا دلیلی دارد که انسان کاری انجام دهد که هیچ منفعتی برای او ندارد؟ در این ادیان و در رابطه با ایثار و از خودگذشتگی یک مثلث وجود دارد: خدا، انسان و دیگران. بی تردید هر یک از این سه، نقش و جایگاه مهمی در تکمیل طرح انگیزه اخلاقی زیستن دارند. این نکته از آیه ای که در ابتدای این نوشتار نقل شد به خوبی آشکار می شود. به هر حال، از یک سوره رضایت و خشنودی خداوند مطرح است و از سوی دیگر، منفعت دیگرانی که با آنان ایثارگرانه برخورد می شود و از دیگر سو، منفعت خود شخص. آیا این امور با هم قابل جمع هستند؟ چه ارتباطی بین آنها برقرار است؟ در این نوشتار در پی آنیم که پاسخ این سؤالات را از متون مقدس ادیان ابراهیمی بگیریم.

مقصود از «چرایی» در این بحث پرسش از علت غایی عمل، یعنی «هدف و انگیزه» است و تنها در پی آنیم که پاسخ پرسش فوق را از متون مقدس ادیان ابراهیمی بگیریم، مسئله و پرسشی که در زبان فارسی نوشته ای مرتبط با آن نیافتیم. این بحث تحت عنوان «اخلاق تطبیقی» می گنجد که البته، جنبه کلامی و الهیاتی نیز دارد. این نوشتار به هیچ وجه به ریزه کاری های فلسفه اخلاق که تخصص خود را می طلبد، کاری ندارد و ممکن است یک واژه در معنای دقیق فلسفه اخلاقی به کار نرفته باشد. بحث را در چند محور پی می گیریم:



## الف) عشق به مخلوقات

در متون مقدّس ادیان ابراهیمی آمده است که انسان‌ها باید هم‌نوع خود یا مخلوقات را دوست بدارند و به همین جهت باید با آنان ایثارگرانه برخورد کنند. در واقع، نوع دوستی یا عشق به مخلوقات که همان‌طور که خواهیم دید، از عشق به خالق آنها سرچشمه می‌گیرد، باید نقطه آغاز خدمت به دیگران باشد.

در عهد قدیم آمده است: «هم‌نوع را همچون خودت دوست بدار» (سفر لویان، ۱۹: ۱۸) و یکی از دانشمندان بزرگ یهود در تلمود همین جمله را اصل اساسی تورات به حساب می‌آورد (کهن، ا.، ۱۳۵۰، ص ۲۳۲). پس باید به هم‌نوع محبت ورزید، اما دستورات دیگری آمده که در آنها نهی از کینه‌جویی و دشمنی شده است: «برادرت را در دل دشمن مدار» (سفر لویان، ۱۹: ۱۷).

ممکن است گفته شود آنچه را که تورات از تو می‌خواهد تنها این است که تو نباید برادر و هم‌نوع را دشنام دهی، یا او را بی‌آزاری، یا به صورتش سیلی بزنی. از این روست که تورات کلمات «در دلت» را اضافه می‌کند، تا بفهماند منظور از منع و نهی، کینه‌جویی و عداوتی است که در دل راه می‌یابد (سیفرا، مربوط به آیه فوق). «دشمنی با هم‌نوعان یکی از سه گناه کبیره‌ای است که انسان را پیش از وقت از جهان به در می‌برند» (میشنا آووت، ۲: ۱۱ یا ۱۶).

پس عمل اخلاقی مؤمنان باید در قلب آنان ریشه داشته باشد و از عشق قلبی ناشی شود و در واقع، همان‌طور که عمل عبادی انسان باید از قلب سرچشمه گیرد و بنا بر این عبادت ریاکارانه هیچ ارزش دینی ندارند، برخورد اخلاقی انسان نیز باید ریشه در محبت قلبی داشته باشد. قلب انسان باید از هر گونه کینه و دشمنی نسبت به هم‌نوع شسته شود و سرشار از عشق به او شود و در نتیجه، با هم‌نوع برخورد محبت‌آمیز و اخلاقی داشته باشد.

در اناجیل نیز همین مضمون با تأکید بیشتر از سخنان منسوب به حضرت عیسی (ع) بر می‌آید. عالمان یهود نزد آن حضرت آمده از او سؤالاتی می‌کنند و آن حضرت با قدرت پاسخ می‌دهد. سپس یکی از آنان از روی آزمایش می‌پرسد که «بزرگ‌ترین حکم شریعت کدام است؟» آن حضرت پاسخ می‌دهد:

اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم و دوم مثل آن است، یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. بدین دو حکم تمام تورات و صحف انبیا متعلق است (متی، ۲۲: ۳۷-۴۰).



۷

از این فقره به روشنی بر می آید که همه اعمال دینی باید از دو عشق ناشی شود: یکی عشق به خدا و دیگری عشق به همنوع و گویا همین امر معیار تشخیص دینی بودن یک عمل است. این دوستی و محبت، عام و فراگیر است و تنها شامل دوستان انسان نمی شود، بلکه دشمنان را نیز در بر می گیرد:

ای شنوندگان! شما را می گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید...؛ زیرا اگر محبتان خود را محبت نمایند، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبتان خود را محبت می نمایند و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند چه فضیلت دارید؟ چون که گناهکاران نیز چنین می کنند... بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید؛ زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلیٰ خواهید بود (لوقا، ۶: ۲۷-۳۵).

همین سخن را انجیل متی با تأکیدی متفاوت نقل می کند:

شنیده اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید (متی، ۵: ۴۳-۴۵).

در دیگر قسمت های عهد جدید نیز نه تنها بر محبت تأکید شده، بلکه اساس دینداری شمرده شده است. گویا همه اعمال درست از محبت ناشی می شود و گویا حتی اعمال نیک اگر از محبت ناشی نشده باشد بی ارزش است:

اگر به زبان های مردم و فرشتگان سخن گویم، ولی محبت نداشته باشم تنها یک طبل میان تهی و منبع پر سروصدا هستم. اگر قادر به نبوت و درک کلیه اسرار الهی و تمام دانش ها باشم و دارای ایمانی باشم که بتوانم کوه ها را از جایشان به جای دیگر منتقل کنم، ولی محبت نداشته باشم هیچ هستم! اگر تمام دارایی خود را به فقرا بدهم و حتی بدن خود را در راه خدا به سوختن بدهم، اما محبت نداشته باشم هیچ سودی عاید من نخواهد شد. محبت بردبار و مهربان است. در محبت حسادت و خودبینی و تکبر نیست. محبت رفتار ناشایسته ندارد، خودخواه نیست، خشمگین نمی شود و کینه به



دل نمی‌گیرد. محبت از ناراستی خوشحال نمی‌شود، ولی از راستی شادمان می‌گردد. محبت در همه حال صبر می‌کند و در هر حال خوش‌باور و امیدوار است و هر باری را تحمل می‌کند (اول قرنیتان، ۱۳: ۸۰-۱).

پس در مجموع اگر بگوییم در عهد جدید نیز محبت به انسان‌ها که از عشق به خالق آنان ناشی می‌شود، اساس و ریشه و منشاء همه از خودگذشتگی‌ها است و باید باشد سخن نابجایی نگفته‌ایم. همین سخن به روشنی از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی برداشت می‌شود. شاید بتوان گفت که روح حاکم بر همه ابعاد اسلام «رحمت» است، چرا که خداوند به پیامبرش می‌گوید: «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» (انبیاء، ۱۰۷) و بارها در قرآن مجید خود کتاب قرآن به رحمت توصیف شده است و خداوند بارها و بارها با صفاتی مانند «رحمن» و «رحیم» توصیف شده که هیچ وصفی در قرآن برای خدا به اندازه ماده «رحمة» نیامده است.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید دوست داشتن مردم در قله عقل پس از ایمان قرار دارد (محمدی ری‌شهری، ۱۴۰۱، ص ۳۳) و می‌فرماید که بدترین شما کسی است که مردم را دوست نداشته باشد و مردم نیز او را دوست نداشته باشند (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۷۷، ص ۱۲۸)، امام علی (ع) به فرزندش محمد وصیت می‌کند که خود را به دوست داشتن مردم موظف کن (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۷۴، ص ۱۷۵). از امام باقر (ع) درباره رابطه محبت و دین و اینکه آیا در دین محبت وجود دارد سؤال می‌شود و حضرت پاسخ می‌دهد که دین چیزی جز محبت نیست (ابن حیون، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۱) و امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که مردم را دوست نداشته باشد، سزاوار ستایش نیست (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۷۸، ص ۲۴۶). آن حضرت دوست داشتن دیگران را معیار برتری انسان قرار می‌دهد و می‌فرماید: «دو مؤمن هرگز با هم دیدار نکنند مگر آنکه آن برتر است که برادرش را بیشتر دوست داشته باشد (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸).

## ب) چرا عشق به مخلوقات؟

اما سؤال بعدی این است که چرا انسان باید دیگران را دوست بدارد؟ چرا باید از آنچه متعلق به خود اوست بگذرد و به دیگران بدهد و منفعت خود را در نظر نگیرد؟ پاسخ این است که چون خدا می‌خواهد و مؤمن باید خواسته خدا را بر هر چیز مقدم دارد. بنابراین، ضلع دوم یک مثلث شکل می‌گیرد و در واقع، دوستی دیگران به دوستی خدا متصل می‌شود. مؤمن از یک‌سو خدا را





دوست دارد و از آنجا که خدا را دوست دارد باید دیگران را هم دوست داشته باشد و به آنان خدمت کند. این نکته در متون مقدّس ادیان ابراهیمی به صورت‌های مختلف و با بیان‌های متفاوت مطرح شده است.

در کتاب تورات گاهی سخن از این است که خدا را دوست بدارید و اوامر او که مشتمل بر دستورات اخلاقی فراوان است، اطاعت کنید (نک: تثنیه، ۶: ۴-۶) و گاهی سخن از این است که از خدا بترسید و اوامر او را اطاعت کنید (برای نمونه، نک: تثنیه، ۵: ۲۹) و گاهی سخن از وعده پاداش است و می‌گوید اگر از اوامر خدا اطاعت کنید به پاداشی نیکو و ارزشمند خواهید رسید (برای نمونه، نک: تثنیه، ۶: ۱۸ و ۱۹) و گاهی ترس و وعده پاداش با هم ذکر شده است (برای نمونه، نک: تثنیه ۶: ۲۴ و ۲۵).

به هر حال، در همه این بیان‌ها یک نکته نهفته است و آن اینکه باید به خاطر خدا به دیگران نیکی کنی. این نکته که مؤمنان باید به خاطر خدا با دیگران اخلاقی برخورد کنند در فقره‌ای از تورات به صورتی کلی و مبهم این‌گونه آمده که خدا پس از چند دستور اخلاقی تنها خود را معرفی می‌کند:

و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه‌های مزرعه خود را تمام نکنید و محصول خود را خوشه‌چینی می‌کنید و تاکستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم.

دزدی مکنید و مکر ننمایید و با یکدیگر دروغ مگویید... من یهوه هستم. مال همسایه خود را غصب منما و ستم مکن و فرد مزدور نزد تو تا صبح نماند. کر را لعنت مکن و پیش پای کور سنگ لغزش مگذار و از خدای خود بترس، من یهوه هستم.

در داوری بی‌انصافی مکن، فقیر را طرفداری منما و بزرگ را محترم مدار و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ در میان قوم خود برای سخن‌چینی گردش مکن و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم.

برادر خود را در دل خود بغض منما... از ابنای خود انتقام مگیر و کینه مورز و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم (لاویان، ۱۹: ۱۸-۹).

در عهد قدیم گاهی سخن از رضایت و خشنودی خداست و گویا این خشنودی انگیزه عمل است: خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت. رضامندی تو را به تمامی دل طلبیدم (مزامیر، ۱۱۹: ۵۸-۵۷).

مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می‌نماید (امثال سلیمان، ۱۲: ۲).

پس اگر از عهد قدیم پرسیده شود که چرا انسان باید با دیگران اخلاقی زندگی کند و به دیگران خدمت کند، پاسخ این گونه داده می‌شود که چون خدا چنین می‌خواهد و دستور می‌دهد، مؤمن باید این گونه عمل کند. در عهد جدید و در سخنان منسوب به حضرت عیسیٰ (ع) نیز همین سخن به گونه‌های مختلف مطرح شده است. انسان باید اعمال نیک را به خاطر خدا انجام دهد:

همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند (متی، ۵: ۱۶).

به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید (متی، ۵: ۴۴-۴۵).

زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید... بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند مطلع نشود، تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو را آشکارا اجر خواهد داد (متی، ۶: ۱-۴).

زنهار یکی از این صغار را حقیر بشمارید؛ زیرا شما را می‌گویم که ملائکه ایشان دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می‌بینند... همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردند (متی، ۱۸: ۱۰-۱۴).

پولس، رعایت اخلاق نسبت به دیگران را به یگانگی خدا و پدر بودن او برای همه مرتبط می‌کند:

با کمال فروتنی و تواضع و حلم، متحمل یکدیگر در محبت باشید؛ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید. یک جسد هست و یک روح، چنان که نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش. یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شماست (افسیسیان، ۴: ۲-۶).

و از برخی از سخنان او برمی‌آید که انسان‌ها اعضای یکدیگرند و بنابراین، باید با هم اخلاق را رعایت کنند:

لهذا دروغ را ترک کرده، هر کس با همسایه خود راست بگوید؛ زیرا که ما اعضای یکدیگریم (افسیسیان، ۴: ۲۵).

و گاهی در کلام او سخن از این است که نباید با اعمال بد خدا را غمگین ساخت:





هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید... و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختم شده‌اید، محزون مسازید و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خبثت را از خود دور کنید و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و هم‌دیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است (افسیان، ۴: ۲۹-۳۲).

و گاهی سخن از غضب الهی را به میان می‌آورد:

هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد؛ زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود (افسیان، ۵: ۶).

و نیز سخن از رضایت و پسند خدا به میان آورده است:

پس همچون فرزندان نور رفتار کنید؛ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است. تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست (افسیان، ۵: ۸-۱۰).

پس با خبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه همچون جاهلان بلکه همچون حکیمان... از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست (افسیان، ۵: ۱۵-۱۷).

در قرآن مجید نیز اعمال نیک در صورتی ارزش واقعی دارند که تنها برای خدا و به خاطر او انجام شوند. در آیات متعددی از قرآن مجید سخن از رضایت و خشنودی خدا به عنوان نتیجه عمل و انگیزه مؤمن در عمل مطرح است:

و مثل آنان که مال خود را در راه خشنودی خدا انفاق کنند و با کمال اطمینان خاطر دل به لطف خدا شاد دارند مثل بوستانی است که در جای بلندی باشد و باران‌های زیادی به موقع بر آن ببارد و... (سوره بقره، آیه ۲۶۵).

هیچ فایده و خیری در سخنان سری آنها نیست مگر آنکه کسی در صدقه دادن و نیکویی کردن و اصلاح میان مردم سخن سری گوید و هر که در طلب رضای خدا چنین کند بزودی خدا او را اجر بزرگ کرامت فرماید (سوره نساء، آیه ۱۱۴).

و گاهی رضایت خدا در مقابل خشم او قرار گرفته است:

آیا کسی که در راه رضای خدا قدم بردارد مانند کسی است که خشم خدا را بخرد و... (سوره آل عمران آیه ۱۶۲)

و گاهی رضایت و خشنودی خدا به ترس از او منوط شده است:



کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند آنان بهترین اهل عالمند... خدا از آنان خوشنود و آنان هم از خدا راضی اند و این برای انسان خدا ترس است (سوره بینه، آیه ۸).

در برخی از آیات قرآن سخن از محبوب شدن نزد خدا به عنوان نتیجه و انگیزه عمل نیکو رفته است: و از مال خود در راه خدا انفاق کنید... و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد (سوره بقره، آیه ۱۹۵).

آنان که در وسعت و تنگدستی از مال خود انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌نشانند و از بدی مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد (سوره آل عمران، آیه ۱۳۴).

و اگر حکم کردی میان آنها به عدالت حکم کن که خداوند متعال، عادلان را دوست دارد (سوره مائده، آیه ۴۲).

در آیات بسیاری از قرآن مجید سخن از دوستی خدا نسبت به کسانی که کارهای نیکو انجام می‌دهند و عدم دوستی خدا نسبت به کسانی که کارهای ناشایست انجام می‌دهند، رفته است. در برخی دیگر از آیات تعبیر دیگری به کار رفته و آن اینکه اعمال نیک باید یا در طلب «وجه‌الله» انجام شود یا مؤمنان واقعی با این انگیزه انجام می‌دهند (نک: سوره بقره، آیه ۲۷۲؛ سوره رعد آیه ۲۲؛ سوره روم، آیه ۳۸ و ۳۹؛ سوره انسان آیه ۹؛ سوره لیل، آیه ۲۰).

در مجموع روشن و آشکار است که بنا بر قرآن مجید اعمال نیک و اخلاقی در صورتی ارزشمند هستند که به گونه‌ای برای خدا انجام شوند. حال این برای خدا بودن یا به خاطر ترس از او یا جلب رضایت و خوشنودی او یا محبت او یا... است.

در کل باید به این نتیجه برسیم که بنا بر متون مقدس ادیان ابراهیمی از یک سو مؤمنان باید دیگران را دوست بدارند و با آنان اخلاقی برخورد کنند و از سوی دیگر، باید خدا را دوست بدارند یا از او بترسند و اعمال را به خاطر او انجام دهند. در متون اسلامی بر نکته‌ای تأکید شده است و آن اینکه همه دوستی‌های انسان باید در رابطه با دوستی خدا و هماهنگ با آن باشند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «محکم‌ترین دستگیره ایمان دوست داشتن برای خدا و نفرت داشتن برای خداست» و می‌فرماید: «اینکه مؤمنی مؤمن دیگر را برای خدا دوست داشته باشد از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است و آگاه باشید کسی که برای خدا دوست و برای خدا نفرت دارد و برای خدا بخشش می‌کند و برای خدا از بخشش دست نگه می‌دارد، از برگزیدگان خداست (ابن شعبه، ۱۳۹۴ ق، ص ۴۸) و می‌فرماید: «برترین ایمان این است که برای خدا دوست داشته باشی و برای او نفرت داشته باشی» (متقی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۳۷).



در متون اسلامی بر نکته‌ای تأکید شده که به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که چگونه دوستی خدا با دوستی دیگر مخلوقات قابل جمع هستند. در احادیث متعددی چنین تعبیری آمده که مخلوقات عیال [افراد تحت تکفل] خدا هستند و هر کس این وظیفه را بر عهده گیرد ارزشمندترین کار را انجام داده است. برای نمونه، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

مخلوقات عیال خدا هستند، پس محبوب‌ترین مخلوقات نزد خدا آنانی هستند که سودی برای عیال خدا داشته باشند (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۹۶، ص ۱۱۸).

مخلوقات همه‌اشان عیال خدا هستند، محبوب‌ترین آنان نزد خدا آنانی هستند که برای مخلوقات او سودمندتر باشند و عملش برای عیال خدا بهتر باشد (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۹۶، ص ۱۶۰).

و امام صادق (ع) می‌فرماید:

خدای عزّ و جل فرمود، مخلوقات عیال من هستند، پس محبوب‌ترین آنان نزد من کسی است که نسبت به آنان مهربان‌تر باشد و در راه برطرف کردن نیازهای آنان بیشتر تلاش کند (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۶۴).

از این مجموعه روایات که تعدادشان زیاد است، بر می‌آید که اولاً رابطه مخلوقات با خدا رابطه خاصی است، نسبت آنان با خدا مانند نسبت افراد یک خانواده با سرپرست آن خانواده است و ثانیاً، در بین افراد این خانواده کسی نزد سرپرست خانواده محبوب‌تر است که بقیه را بیشتر دوست داشته باشد و برای آنان سودمندتر باشد؛ چرا که در واقع، او همان وظیفه‌ای را انجام داده که بر عهده سرپرست خانواده است. سرپرست خانواده باید همه نیازهای مادی و معنوی افراد تحت تکفل را برآورده سازد. او باید افزون بر برآورده کردن احتیاجات مادی به آنان محبت و ورزد. کسی که این امور را انجام دهد. در واقع، به سرپرست کمک کرده است و یا به جای او نشسته است. پس کسی که نسبت به خلق خدا مهربان باشد و آنان را دوست داشته باشد، خلق و خوی خدایی دارد و کسی که برای رفع احتیاجات خلق تلاش می‌کند عمل خدایی انجام می‌دهد.

### ج) جایگاه نفع شخصی در ایثار و از خودگذشتگی

در ابتدای این بحث سؤالی مطرح شد و آن اینکه چرا انسان باید عملی را انجام دهد که نه تنها برای



او نفعی ندارد، بلکه برای او زیان بار است. در اینجا برآنیم که پاسخ پرسش خود را از متون مقدّس ادیان ابراهیمی بگیریم. در بحث‌های قبل بیان شد که بنابراین، متون انسان باید دیگران را دوست بدارد و با آنان اخلاقی برخورد کند. همچنین باید این دوست داشتن دیگران و نیکی کردن به آنان در راستای دوستی خدا و به خاطر خشنودی او باشد. پس تا کنون از دو ضلع یک مثلث بحث شده است و ضلع سوم اکنون مورد بحث قرار می‌گیرد. کسی که دیگران را به خاطر خدا دوست بدارد و به آنان نیکی کند. در واقع، بیشترین سود را خود او برده است و بنابراین، متون، نه تنها سود رساندن به دیگران با سود واقعی شخص در تضاد نیست، بلکه این دو به بهترین وجه قابل جمع‌اند. در این متون سخن از خدایی عادل است که حساب همه چیز را دارد و به همه کس پاداش عمل نیک خود را می‌دهد یا در مقابل عمل ناپسند او را مجازات می‌کند. هرچند در بخش‌هایی از این متون بیشتر سخن از پاداش و مجازات در همین دنیاست، مانند مجموعه عهد قدیم و به ویژه اسفار پنج‌گانه تورات و در برخی دیگر بیشتر بر پاداش و مجازات اُخروی تکیه شده، اما اصل پاداش و مجازات عادلانه مورد تأکید همه است. بنابراین، حتی اگر زندگی انسان منحصر در همین دنیا باشد، چنانکه فرقه قدیمی یهودی صدوقیان قائل بوده‌اند، باز به این اصل خدشه‌ای وارد نمی‌شود که منفعت عمل نیک انسان به خود انسان باز می‌گردد. در تورات آمده است:

از امر دروغ اجتناب نما و بی‌گناه را به قتل مرسان؛ زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد (خروج، ۲۳: ۷).

و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود و داخل شده آن زمین نیکو را... و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید (تثیه، ۱۸-۱۹: ۶).

و خداوند ما را مأمور داشت که تمام این فرایض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنان که تا امروز شده است و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنان که ما را امر فرموده است (تثیه، ۲۴-۲۵: ۶).

تمامی اوامری که من امروز به شما امر می‌فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده در آن تصرّف نمایید (تثیه، ۶: ۱).

غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه‌هایت باشند، بیایند و بخورند و سیر شوند، تا یهوه خدایت، تو را در همه اعمال دستت که می‌کنی برکت دهد (تثیه، ۱۴: ۲۹).



بین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم؛ چون که من امروز تو را امر می‌فرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریق‌های او رفتار نمایی و اوامر و فریض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده افزوده شوی و تاییهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، برکت دهد. لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت نمایی... البته، هلاک خواهید شد و در زمینی که از اردن عبور می‌کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایند عمل طویل نخواهید داشت (تئیه، ۳۰: ۱۵-۱۸).

این فقراتی از تورات بود که مطابق آن نتیجه اعمال نیکوی انسان به خود انسان باز می‌گردد و البته، همان‌طور که پیداست این منفعت این دنیایی است. در دیگر قسمت‌های عهد قدیم نیز درباره نتیجه عمل نیکوی انسان مکرر سخن رفته که البته، گاهی لحن متفاوت است:

ای خداوند رحمت همان نیز از آن توست؛ زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد (مزامیر، ۶۲: ۱۲).

لیکن خدا داور است. این را به زیر می‌اندازد و آن را سرفراز می‌نماید (مزامیر، ۷۵: ۷) در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوری‌های عدالت تو (مزامیر، ۱۱۹: ۶۲). خوشا به حال کسی که از خداوند می‌ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد، ذریتش در زمین زورآور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد. توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است. نور برای راستان در تاریکی طلوع می‌کند. او کریم و رحیم و عادل است. فرخنده است شخصی که رؤف و قرض‌دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می‌دارد؛ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود. از خبر بد نخواهد ترسید... (مزامیر، ۱۱۲: ۷-۱).

آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز سبب لغزش ایشان نخواهد شد. ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را به جا می‌آورم (مزامیر، ۱۱۹: ۱۶۵-۱۶۶).

ترس خداوند عمر را طویل می‌سازد، اما سال‌های شیرین کوتاه خواهد بود (امثال سلیمان، ۱۰: ۲۷).

خداوند جان مرد عادل را نمی‌گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیرین را باطل می‌سازد (امثال سلیمان، ۱۰: ۳).

انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شیرین ضایع خواهد شد (امثال سلیمان، ۱۰: ۲۸).

به هر حال، هرچند ظاهر برخی از فقرات فوق به گونه‌ای است که می‌توان از آن زندگی دیگر و پاداش در آن را برداشت کرد، اما هرگز صراحت در این امر ندارد. با این حال، عالمان یهود در تلمود به تفصیل سخن از زندگی دیگر و حساب و کتاب و پاداش و مجازات به میان آورده و اعتقاد به زندگی پس از مرگ را از اصول یهودیت شمرده‌اند و از فقراتی از تورات و دیگر قسمت‌های عهد قدیم استفاده کرده‌اند (نک: کهن، ۱۳۵۰، ص ۳۶۲-۳۹۰).

بنابر سخن این عالمان زمان پاداش و مجازات اعمال انسان در اصل دنیای دیگر است. به هر حال، ظاهر اکثر فقراتی از عهد قدیم که به مسئله نتیجه اعمال نیک و بد برای خود انسان پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای است که گویا خدای عادل در همین دنیا ثمره و نتیجه عمل انسان را به او باز می‌گرداند. این نکته سبب شده که یکی از دو فرقه قدیمی بزرگ یهودی، یعنی صدوقیان، همه نتیجه اعمال انسان را مربوط به این دنیا بدانند و حیات دیگر را انکار کنند (نک: کلاپرن، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۹۷-۹۹؛ بی‌ناس، ۱۳۷۲، ص ۵۴۹-۵۵۰).

اما سخن این است که آیا بر اساس این اندیشه مشکلی که در ابتدای این نوشتار مطرح شد پاسخی می‌یابد. پاسخ یک عالم صدوقی که برگرفته از ظواهر عهد قدیم است، این است که انسان باید با دیگران اخلاقی زندگی کند و از نفع خود بگذرد تا خدا در همین دنیا نفع بیشتری را به او عائد گرداند. خدا در همین دنیا عمر او را طولانی می‌کند و محصولات کشاورزی و دامداری او را با برکت می‌گرداند و بلا یا را از او دور می‌گرداند و ... پس در واقع، نفع دیگران با نفع بالاتر خود او قابل جمع است.

این پاسخ ممکن است تا حدی قانع‌کننده باشد، اما حداقل با دو مشکل جدی روبه‌روست. نخست، اینکه با تجربه انسان‌ها انطباق ندارد. مطابق این گفته هر چه انسان در این دنیا اخلاقی‌تر زندگی کند باید از زندگی مرفه‌تری برخوردار باشد. انسان به فقرا کمک می‌کند و خدا چند برابر به او می‌دهد. انسان اعمال نیک انجام می‌دهد و خدا عمر طولانی به او می‌دهد و ... ولی تجربه انسانی می‌گوید بسیاری اخلاقی زندگی کرده‌اند، اما زندگی آنان کوتاه و همراه با فقر و فلاکت بوده است و بسیاری غرق در فساد اخلاقی بوده‌اند، اما از عمر طولانی و زندگی مرفه برخوردار بوده‌اند. به هر حال، طبق این نظر باید تناسب مستقیمی بین زندگی اخلاقی از یک سو و رفاه، ثروت و عمر طولانی و سلامت از سوی دیگر، برقرار باشد، اما در زندگی انسان‌ها چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم.

مشکل دوم اینکه دنیا ظرفیت برآورده کردن برخی از گذشت‌های اخلاقی سطح پایین را دارد و



ظرفیت این را ندارد که نتیجه گذشت‌های بزرگ را برآورده کند. گاهی انسان‌ها حاضر می‌شوند برای دیگران یا برای جامعه خود را به مهلکه اندازند و بدن خود را معیوب سازند یا کشته شوند. این دنیا و زندگی در این دنیا هرگز ظرف مناسبی برای تدارک پاداش این امور نیست و کسی که گذشت اخلاقی او به اندازه‌ای است که با آن همه زندگی این دنیا را از دست می‌دهد، معنا نمی‌دهد که در این دنیا بخواهد پاداش بگیرد؛ چرا که دیگر برای او دنیایی نیست. همچنین کسی که با جنایات خود جان صدها هزار نفر را گرفته و زندگی صدها هزار نفر را تباه کرده چگونه می‌تواند در این دنیا مجازات عادلانه اعمال خود را متحمل شود؟

اما در عهد جدید وضعیت متفاوت است و به وضوح بر پاداش و مجازات اعمال در زندگی دیگر تأکید شده است، هرچند اصل تأثیر بر زندگی این دنیا نیز مورد اشاره قرار گرفته است. حضرت عیسیٰ (ع) در موعظه معروف روی کوه در فقره‌ای به خوبی این نکته را بیان می‌کند:

خوشا به حال مسکینان در روح؛ زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان؛ زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان؛ زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت؛ زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا به حال رحم‌کنندگان؛ زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشحال به حال پاکدلان؛ زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا به حال صلح‌کنندگان؛ زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال زحمت‌کشان برای عدالت؛ زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است (متی، ۵: ۳-۱۰).

در جای دیگر درباره سرنوشت بدکاران و نیکوکاران می‌گوید:

پس همچنان که کرکاس‌ها [علف‌های هرز] را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همان‌طور در عاقبت این عالم خواهد شد که پسر انسان ملائکه خود را فوستاده، همه لغزش‌دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود. نگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هرکه گوش شنوا دارد بشنود (متی، ۱۳: ۴۰-۴۳).

در دو فقره فوق و نیز دیگر سخنان منسوب به حضرت عیسیٰ (ع) اینکه پاداش و مجازات انسان در زندگی دیگر باشد غلبه دارد. در دیگر قسمت‌های عهد جدید نیز گاهی سخن از تأثیرات دنیوی است و گاهی سخن از پاداش و مجازات اخروی است که البته، باز دومی غلبه دارد. گاهی بی‌اخلاقی‌هایی را که سبب تباهی زندگی انسان می‌شود نتیجه بی‌اخلاقی‌های دیگر شمرده‌اند:

از این سبب خدا ایشان را به هوس‌های خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل کردند و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته بجا آورند. مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت؛ پر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی، غمازان و غیبت‌کنندگان و دشمنان خدا و اهانت‌کنندگان و متکبران و لاف‌زنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم؛ زیرا هر چند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه تنها آنها را می‌کند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند (رومیان، ۱: ۲۶-۳۲).

و البته، گاهی سخن آشکار درباره پاداش و مجازات آخری خداوند است:

و به سبب قساوت و دل ناتوبه‌کار خود غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلۀ خدا که به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد، اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛ و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی هستند، خشم و غضب و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز (رومیان، ۲: ۵-۱۰)

بنابراین، با اینکه اعمال ناپسند و بی‌اخلاقی و نیز اخلاق نیکو در زندگی دنیوی انسان مؤثر است، اما نتیجه اصلی و نهایی در زندگی دیگری است که انسان مورد داوری قرار می‌گیرد. در قرآن کریم بر این نکته تأکید شده که نفع هر عمل خیر و نیکی در نهایت به خود انسان می‌رسد.

«و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم و ما تنفقون الا ابتقاء وجه اللّٰه و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون... و ما تنفقوا من خیر فان اللّٰه به علیم. الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیةً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» و آنچه از چیزهای خوب انفاق می‌کنید برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خدا انفاق نکنید و آنچه از چیزهای خوب انفاق می‌کنید (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد... و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید،





خداوند از آن آگاه است. آنان که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند (سوره بقره، آیه ۲۷۲-۲۷۴).

پس هر عمل نیک انسان سودش به طور کامل به خود او می‌رسد و این در صورتی است که انسان به دیگران برای خدا نیکی کند در این صورت خدا با او عادلانه برخورد می‌کند و نتیجه عمل او از بین نمی‌رود.

قرآن مجید در پاسخ یهود و نصارا که بهشت را مخصوص خود می‌دانستند معیار ورود به بهشت را دو چیز می‌شمارد یکی اینکه انسان خود را تسلیم خدا کند و دیگر اینکه نیکوکار باشد چنین کسی اجرش نزد پروردگارش محفوظ است (نک: سوره بقره، آیه ۱۱۱-۱۱۲). در آیه‌ای دیگر سخن از این است که هر کس مؤمنانه اعمال صالح انجام دهد وارد بهشت می‌شود و اینان درست در مقابل کسانی هستند که اعمال ناشایست انجام می‌دهند (سوره نساء، آیه ۱۲۳-۱۲۴). در آیات متعددی از قرآن بر این تأکید شده است که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند (سوره توبه، آیه ۱۲۰؛ سوره هود، آیه ۱۱۵؛ سوره یوسف، آیه ۹۰). در آیات بسیار زیادی از قرآن مجید پس از بیان مواهب الهی که شامل حال نیکوکاران می‌شود می‌گوید ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و البته، این مواهب اغلب اُخروی است و گاهی نیز دنیایی است (سوره انعام، آیه ۸۴؛ سوره یوسف، آیه ۲۲؛ سوره قصص، آیه ۱۴؛ سوره صافات، آیات ۸۰ و ۱۰۵ و ۱۱۰ و ۱۲۱ و ۱۳۱؛ سوره زمر آیه ۳۴؛ سوره مرسلات، آیه ۴۴). در آیات متعددی از قرآن سخن از این است که کسانی که اعمال نیک انجام دهند اهل بهشت هستند یا به بهشت وارد می‌شوند یا بهشت از آن‌ان است و ... (برای نمونه، نک: سوره بقره، آیه ۸۲؛ سوره اعراف، آیه ۴۲ و ۴۹؛ سوره هود، آیه ۲۳ و ۱۰۸ و ...) و البته، انسان‌ها در روز قیامت بسته به اعمال نیکی که انجام داده‌اند دارای درجاتی هستند (سوره آل عمران، آیه ۱۶۳؛ سوره انعام، آیه ۸۳ و ۱۳۲ و ...).

در برخی از آیات قرآن سخن دوطرفه است، از یک‌سو می‌گوید تنها و تنها با اعمال نیک به سعادت می‌رسید و از سوی دیگر، می‌گوید هر چه عمل نیک انجام دهید نزد خدا ذخیره می‌شود:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ هرگز به نیکی دست نیابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید ببخشید و هر آنچه ببخشید خداوند از آن آگاه است (سوره آل عمران، آیه ۹۲-۹۳).

اینکه از نگاه قرآن نتیجه اعمال انسان هم در این دنیا و هم در دنیای دیگر که البته، اصل است، به



خود انسان برمی‌گردد و بلکه آنچه انسان انجام می‌دهد، قابل قیاس با آن چیزی نیست که به انسان عاید می‌شود، از مسلمات قرآن است و به اندازه‌ای آیات در این باره زیادند که ذکر همه آنها و دسته‌بندی آنها کاری مشکل است. همچنین این امر از مسلمات روایات اسلامی است. در روایات بسیار زیادی سخن از نتیجه اُخروی اعمال برای انسان رفته و نیز در روایات پرشماری از نتیجه و ثمرات دنیوی اعمال نیک و بد انسان سخن به میان آمده است.

پس در پایان این بخش باید چنین نتیجه بگیریم که در همه متون مقدّس ادیان ابراهیمی نتیجه اعمال نیک و بد انسان به خود انسان باز می‌گردد و این نتیجه گاهی به ظاهر بیشتر دنیوی است، یا آن گونه که برخی از گروه‌های قدیمی یهودی برداشت می‌کرده‌اند، تنها دنیوی است و گاهی دنیوی و اُخروی است و البته، بیشتر اُخروی است، آن گونه که از عهد جدید و متون اسلامی بر می‌آید.

#### د) «خود» سکولار و «خود» دینی

در ابتدای این نوشتار، این پرسشی اساسی مطرح شد که چرا باید انسان عملی را انجام دهد که برای خود او هیچ سودی ندارد و بلکه در بسیاری از اوقات برای خود او زیان دارد؟ پاسخ متون ادیان ابراهیمی به این پرسش، از نوع نگاه این متون به هستی و انسان ناشی می‌شود. در این متون هستی منحصر در جهان مادی نیست و خدایی عادل وجود دارد که بر مخلوقات حکومت می‌کند و جهان را اداره می‌کند. این خدا از انسان می‌خواهد که دیگران را دوست داشته باشد و به آنان نیکویی کند و من که قادر مطلق هستم و توانایی جبران را دارم و عالم مطلق هستم و از همه اعمال آگاهم و عادل هستم و به هیچ کس ظلم نمی‌کنم، عمل شما را بی‌پاسخ نمی‌گذارم و در مقابل عمل نیکوی شما پاداشی چند برابر می‌دهم.

بنابراین، در اندیشه این متون، چند نکته مهم وجود دارد:

- هستی، منحصر در عالم ماده و این دنیا نیست و جهانی ورای این عالم ماده وجود دارد.
- خدایی عادل، بر هستی حکمرانی می‌کند که همه‌دان و همه‌توان است.
- این خدای با این ویژگی‌ها از انسان‌ها خواسته است که به دیگران خدمت کنند و از سود شخصی دنیوی خود در راه کمک به دیگران بگذرند و من به طور کامل و مستوفی نفع شما را جبران می‌کنم.
- انسان تنها موجود مادی نیست که همه هستی او و همه زندگی او منحصر در زندگی این



دنیا باشد. زندگی انسان در این دنیا و بعد مادی دنیوی انسان تنها یک مقدمه است و برای حیات و زندگی دیگر که ابدی و پایان‌ناپذیر است.

مطابق اندیشه متون مقدّس ادیان ابراهیمی سه عبارت به ظاهر متناقض هرگز با هم ضدیت ندارند: (۱) برای دیگران؛ (۲) برای خدا؛ (۳) برای خود؛ خدا از انسان می‌خواهد که به دیگران خدمت کند و عمل انسان در صورتی ارزش واقعی دارد که برای خدا باشد و خدمت به دیگران برای رضای خدا، بیشترین نفع را برای خود انسان دارد و خدا این را تضمین کرده، بلکه تنها راه سعادت و کمال واقعی انسان است. بنابراین، در این متون با مثلی روبه‌رو هستیم که اضلاع آن هم‌دیگر را تکمیل می‌کنند و با هم در تضاد نیستند.

اما نکته مهم این است که یک ضلع این مثلث خود انسان است و به هر حال، منفعت کار اخلاقی انسان به خود انسان برمی‌گردد، اما این «خود انسان» کیست؟ گویا این «خود» است که در اندیشه الحادی و دینی اختلاف اصلی است. من کیستم؟ ماهیت من چیست؟ آیا من اساساً اهل اینجا و از جنس اینجا هستم؟ در پاسخ به این سؤال است که اندیشه دینی از اندیشه الحادی جدا می‌شود. در سفر پیدایش از عهد قدیم در یک جا گفته شده است که خدا انسان را شبیه خود آفرید (نک: سفر پیدایش، ۱: ۲۷) و در جای دیگر می‌گوید که خدا انسان را از خاک آفرید و در بینی او روح حیات دمید (نک: سفر پیدایش، ۲: ۷) که مفسران عهد قدیم این روح حیات را به روح الهی تفسیر می‌کنند و می‌گویند به واسطه همین روح است که انسان شبیه خداست (جماعه من اللاهوتیین، ۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۱۴۷) و در قرآن مجید در آیات متعددی آمده است که خدا انسان را از خاک آفرید و از روح خود در او دمید. (نک: سوره حجر، آیه ۲۸-۲۹؛ سوره سجده، آیه ۹؛ سوره ص، آیه ۷۱-۷۲) و نیز در آیه‌ای دیگر آمده است که انسان از نطفه‌ای ترکیبی آفریده شده است (نک: سوره انسان، آیه ۳).

بنابراین، انسان ادیان ابراهیمی تنها موجودی این جهانی و از سنخ موجودات این جهان نیست. به همین جهت است که برخی از عالمان مسلمان پذیرش روح مجرد و مستقل از بدن را از اصول لازم و ضروری نظام اخلاق اسلامی برشمرده و می‌گویند که انسانیت انسان به همین روح مجرد است؛ چرا که روح صورت است و بدن ماده و شیئی شئی به صورت است و نه به ماده، پس قوام انسانیت به روح است (نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۲). همین نویسنده در جایی دیگر می‌گوید که ارزش کار اخلاقی به آن است که برای من متعالی مطلوب و سودمند باشد. انسان دارای دو «من» است، یکی «من سفلی» و دیگری «من علوی»، به این معنا که هر فردی دارای وجودی دو درجه‌ای و



دو مرحله‌ای است؛ در یک مرحله حیوانی است مانند دیگر حیوانات و در مرحله‌ای دیگر دارای تعالی و تقدسی است که مخصوص خود اوست. در واقع، «من واقعی» همین مرحله دوم است. کاری ارزش اخلاقی دارد که برای کمال این «من» سودمند باشد و در غیر این صورت کاری عادی است و نه اخلاقی (نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱). همین نویسنده معتقد است:

ملاک ارزش هر کاری بر اساس نوع تأثیر آن در کمال نفس تعیین می‌شود. هر کاری که بیشترین تأثیر را در بالاترین کمال انسان داشته باشد، عالی‌ترین ارزش اخلاقی را خواهد داشت (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۴۰).

عالمی دیگر سخن از «من» اصیل و «من» طفیلی یا «خود» و «ناخود» را به میان می‌آورد. وقتی سخن از مبارزه با نفس است من اصیل با من طفیلی و بیگانه مبارزه می‌کند. وقتی قرآن مجید در آیه ۱۹ سوره حشر، می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و این سبب شد تا خودشان را فراموش کنند» این خود که فراموش می‌شود و از یاد می‌رود و سبب می‌شود که انسان از خود بیگانه شود «خود واقعی و اصیل» است. کسی که اخلاقی زندگی می‌کند خود واقعی را پیدا کرده در واقع، به آن خدمت می‌کند (نک: مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۷۲-۱۷۵).

پس تا اینجا باید نتیجه بگیریم که با اینکه بنا بر متون مقدس ادیان ابراهیمی در انگیزه اخلاقی زیستن خدا و دیگران و خود انسان دخیل هستند و در واقع، این سه قابل جمع هستند، اما در نهایت، سود واقعی از خود انسان است، اما خود واقعی و اصیل و ملکوتی و الهی و نه خود سفلی زمینی حیوانی. تفاوت این متون با اندیشه الحادی در همین «خود» نهفته است. احساس اخلاقی از این خود ناشی می‌شود و انگیزه اصلی این خود «حُبِّ ذات» است: روح دارای حُبِّ ذات است و کمال خویش را دوست دارد. روح گرایش به سمت کمال بی‌نهایت دارد و همین گرایش انگیزه او را در اخلاق ایجاد می‌کند (نک: مصباح، ۱۳۸۷، ص ۳۳۳-۳۳۴). پس نتیجه اینکه انسان برای نفع خویش (خویشتن واقعی و اصیل) اخلاقی زندگی می‌کند، اما آیا این نظریه همه مشکل را حل کرده و نمی‌توان پا را از آن فراتر نهاد؟ در ادامه، به این نکته خواهیم پرداخت.

## ه) اخلاق برای خود اخلاق

در اینجا باید از موضعی که در رابطه با ادیان ابراهیمی گرفته شد، سؤالی پرسیده شود و آن اینکه





طبق آنچه بیان شد انسان برای «خود» برتر و متعالی و اصیل و واقعی اخلاقی زندگی می‌کند و منفعت این «خود» را در نظر دارد، اما از یک سو آیا ممکن نیست که یک مؤمن که به خدا و روح مجرد و خود برتر و زندگی دیگر اعتقاد دارد، بدون توجه به هیچ منفعتی کار اخلاقی انجام دهد؟ و از سوی دیگر، آیا ممکن نیست کسی که به هیچ یک از این امور اعتقاد ندارد یک کار اخلاقی انجام دهد؟ آیا در جهان انسان‌هایی نبوده‌اند که نه تنها به ماوراء اعتقاد نداشته‌اند، بلکه به شدت در راه رد آن تلاش می‌کرده‌اند، اما با این حال در راه اهدافی انسان‌دوستانه حتی از جان خود می‌گذشته‌اند؟ آیا نمی‌شود که انسانی بدون توجه به هر گونه منفعتی تنها با دیدن صحنه‌ای که در آن کودکی که شعله‌های آتش او را فراگرفته یا گرفتار درنده شده و التماس می‌کند و کمک می‌طلبد، دلش به حال کودک بسوزد و خود را به خطر اندازد تا او را نجات دهد؟ به نظر می‌رسد این نکته جای تأمل بسیار دارد و واقعیت زندگی و تاریخ چیز دیگری را نشان می‌دهد.

نویسنده‌ای مسلمان دربارهٔ کسانی که هیچ اعتقادی به خدا و زندگی اُخروی ندارند، اما عمل نیک و اخلاقی انجام می‌دهند، می‌گوید:

... اگر افرادی یافت شوند که نیکی به انسان‌های دیگر و حتی نیکی به یک جاندار اعم از انسان و حیوان را بدون هیچ چشم‌انتظاری انجام دهند و حتی در عمق وجدان خود از آن جهت خدمت نکنند که چهره خود را در آینه وجود محرومین می‌بینند، یعنی ترس از اینکه روزی چنین سرنوشتی داشته باشند عامل محرک آنها نباشد، بلکه طوری انگیزه احسان و خدمت در آنها قوی باشد که اگر بدانند هیچ‌گونه سودی عاید آنها نمی‌شود و حتی یک نفر هم از کار آنها باخبر نمی‌گردد و احدی به آنها باریک‌الله هم نخواهد گفت، باز هم آن کار خیر را انجام می‌دهند و تحت تأثیر عادت و امثال آن هم نباشند، باید گفت در عمق ضمیر این انسان‌ها نوری از معرفت خداوند هست و به فرض اینکه به زبان انکار کنند در عمق ضمیر اقرار دارند، انکارشان در واقع، و نفس‌الامر انکار یک موهومی است که آن را به جای خدا تصور کرده‌اند و یا انکار یک موهوم دیگری است که آن را به جای بازگشت به خدا و قیامت تصور کرده‌اند نه انکار خدا و معاد واقعی. علاقه به خیر و عدل و احسان از آن جهت که خیر و عدل و احسان است، بدون هیچ شائبه چیز دیگر، نشانه‌ای است از علاقه و محبت ذات جمیل علی‌الاطلاق .... (مظهری، ۱۳۵۲، ص ۳۳۸-۳۳۹).

به نظر می‌رسد ایشان در این شک و تردید دارند که ممکن است کسانی به هیچ وجه خدا و

قیامت را قبول نداشته باشند و بدون هیچ چشم‌داشتی کار نیک انجام دهند، اما عجیب این است که همین نویسنده در صفحات پیش از این، روایات متعددی از منابع اسلامی نقل می‌کند که در آنها درباره اعمال نیک کافران بحث شده است. بحث ایشان در اینجا ناظر به انگیزه اخلاقی نیست، بلکه بحث پاداش عمل نیک توسط خداوند است و این مشکل را این‌گونه حل می‌کند که چنین انسانی حتی اگر به ظاهر انکار کند در عمق وجودش به خدا و قیامت اعتقاد دارد. نتیجه‌ای که می‌توان از سخن ایشان متناسب با بحث کنونی بگیریم این است که ممکن است انسان‌هایی به خود برتر و اصیل و واقعی، غیر از همین خود مادی، اعتقاد نداشته باشند و در نتیجه، عملی اخلاقی را بدون توجه به نفع خود غیر واقعی یا واقعی انجام دهند، اما اینان بدون اینکه در ظاهر بدانند یا اظهار کنند، به خود واقعی و اصیل اعتقاد دارند و در واقع، این عمل را به انگیزه نفع رساندن به آن خود واقعی انجام می‌دهند.

اما گویا پایان سخن ایشان راه به جایی دیگر می‌برد. ایشان می‌گویند که علاقه به عدل و احسان از آن جهت که عدل و احسان است، بدون هیچ شائبه چیز دیگر، نشانه‌ای است از علاقه و محبت ذات جمیل علی الاطلاق. پس ممکن است کسی به خود عدل و احسان علاقه و عشق داشته باشد. آیا ممکن است انسان به خود عدل و احسان، بدون توجه به سود و زیان، حتی نسبت به خود واقعی و اصیل، عشق بورزد و آنها را انجام دهد؟ همین نویسنده در جایی دیگر می‌گوید:

از نظر اسلامی، من واقعی انسان همان نفخه الهی است که در هر کسی هست و احساس اخلاقی انسان از این «من» سرچشمه می‌گیرد. اگر چنین منی - که اولجن نیست، بلکه روح الهی است و از عالم بالاتر از عالم طبیعت و ماده است - در انسان نمی‌بود و اگر من واقعی و خود واقعی انسان او نبود، هیچ‌یک از این احساس‌های اخلاقی که با سودهای بدنی جور در نمی‌آید در انسان وجود نداشت (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۷۹-۱۸۰).

سخن ما این است که اگر این «من» از جنس عالم دیگر است و اگر نفخه الهی است و اگر روحی الهی است، آیا نمی‌تواند که حتی بدون توجه به سود من اصیل، اخلاقی زندگی کند؟ مدعای ما در این بخش این است که از متون مقدس ادیان ابراهیمی می‌توان چنین چیزی را برداشت کرد. سخن را در چند محور پی می‌گیریم.



## ۱. انسان موجودی از جنس الوهیت

از متون مقدّس ادیان ابراهیمی به وضوح برداشت می‌شود که انسان متفاوت با موجودات این جهان و در واقع، از جنس الوهیت ساخته شده است و البته، خدایی که این انسان را خلق کرده او را از جنسی دیگر و برای هدفی دیگر آفریده است. در تورات آمده است:

و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید» (سفر پیدایش، ۱: ۲۶).

قبل از فقره فوق سخن از این است که خدا در پنج روز همه جهان و مخلوقات را آفرید و در روز ششم انسان را متفاوت با آنچه قبلاً آفریده بود، یعنی به صورت خدا، آفرید. در این فقره آمده است که خدا انسان را به صورت خود آفرید تا بر موجودات زمین حکومت کند. از این جمله به خوبی بر می‌آید که انسان به صورت خدا آفریده شده تا خداگونه بر زمین فرمانروایی کند (CCC N, 1994, pp. 4415-441). بنابراین، انسان باید با اخلاق خدایی فرمانروایی کند. اگر انسان به صورت خدا آفریده شده تا خداگونه عمل کند، پس همان‌طور که خدا مخلوقات را دوست دارد و بدون هیچ نفعی، رحمت و محبت و نیکی می‌کند، باید در وجود این انسان این قابلیت نیز وجود داشته باشد که به خاطر خود نیکی و عدالت و احسان و نه به خاطر هیچ سودی، این امور را انجام دهد.

در فقره‌ای دیگر از تورات آمده است: «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمینی بسرشت و در بینی او روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد» (سفر پیدایش، ۲: ۷).

آنچه از این فقره برداشت می‌شود این است که روح حیات از جنس خاک زمین نیست و از عالمی دیگر است؛ چرا که در ابتدای جمله سخن از آفرینش از خاک زمین رفته و سپس خود خدا در بینی این موجود خاکی روح حیات دمیده است. مفسران برآنند که این روح حیات همان روح خداست و همین روح است که شبیه خداست (نک: جماعة من اللاهوتیین، ۱۹۸۶، ص ۱۴۸). بنابراین، اگر در دنباله این فقره آمده است که هدف از خلقت انسان این بود که بر روی زمین کار کند، باید توجه داشته باشد که بر روی زمین نه به مثابه یک موجود خاکی، بلکه از آن جهت که در او روح الهی است کار کند.

در قرآن مجید سخنی از شباهت انسان با خدا نیست؛ هرچند در روایات اسلامی چنین



مضمونی آمده است (نک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳)، اما آنچه در آیات متعددی از قرآن مجید آمده این است که خدا انسان را از خاک یا گل آفرید و از «روح خود» در او دمید (نک: سورة حجر، آیه ۲۸-۲۹؛ سورة سجده، آیه ۹؛ سورة ص، آیه ۷۱-۷۲).

هرچند بین مفسران قرآن اختلاف شده و برخی از ظاهر این آیات دست برداشته، اضافه «روح خدا» را اضافه ملکی گرفته‌اند؛ نه اضافه اختصاص، اما همین مفسران گفته‌اند: اینکه خدا این روح را به خود اضافه کرده حکایت از این دارد که این روح از جنسی دیگر و از جنس عالم قدسی است (نک: طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۶، ص ۲۵۰). برخی دیگر از مفسران مطابق ظاهر آیه اضافه را اختصاص گرفته این روح را از جنس الوهی شمرده‌اند (نک: میدی، ۱۳۵۷، ج ۵، ص ۳۰۷). به هر حال، این روح متفاوت با عالم ماده و جهان مادی است.

از سوی دیگر، خداوند هنگام خلقت انسان می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: من بر روی زمین جانشین قرار می‌دهم» (سورة بقره، آیه ۳۰). پس خدا از این جهت از روح خود در انسان می‌دمد که می‌خواهد او را جانشین خود بر روی زمین قرار دهد. در آیاتی دیگر آمده است که خدا به فرشتگان دستور می‌دهد که بر این انسان سجده کند و در برخی از این آیات آمده که من بشری از خاک می‌آفرینم پس هر گاه او را درست کردم و از روح خود در او دمیدم پس بر او سجده کنید. بنابراین، سجده فرشتگان به خاطر این روح است.

بنابراین، خدا انسان را متفاوت و از جنس الوهی یا عالم قدسی آفریده تا خدا گونه او را خلیفه‌گری و جانشینی کند. پس همان‌طور که خدا بدون اینکه رحمت و نیکی سودی برایش داشته باشد، رحمت می‌کند، خلیفه او هم که از جنس اوست این قابلیت را دارد. رحمت از درون چنین موجودی ناشی می‌شود.

## ۲. موجودی ذاتاً حق پرست

در این بخش مقصود ما بیشتر قرآن مجید و روایات اسلامی است. مطابق این متون انسان فطرتاً حق پرست است و حق و حقیقت را دوست دارد. در قرآن مجید آمده است که: «فَلَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ حق پرستانه به این دین روی کن که این حالت حق پرستی حالتی است که خدا انسان‌ها را بر آن سرشته است (سورة روم، آیه ۳۰) و در روایات اسلامی نیز آمده است که انسان حنیف و حق پرست خلق شده است (نک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۷۹).



در آیه‌ای دیگر از قرآن مجید سخن از این است که خداپرستی که مصداق اصلی حق‌پرستی است در سرشت انسان نهاده شده و در واقع، پیمانی فطری بین او و خدا بسته شده است (نک: سوره اعراف، آیه ۱۷۲). همچنین در آیه دیگر سخن از رنگ خدایی انسان رفته است (نک: سوره بقره، آیه ۱۳۸) که این رنگ خدایی با توجه به آیات قبل همان حالت حنیف و حق‌پرست بودن تفسیر شده است (فخر رازی، ۱۴۰۵ ق، ج ۴، ص ۹۶). اگر انسان فطرتاً حق‌پرست است و رنگ خدایی دارد و عدالت و خیرخواهی و نیکی از مصادیق حق و حقیقت هستند پس انسان فطرتاً این امور را دوست دارد. از این جهت می‌توان گفت که بین متون اسلامی و بخش‌هایی از عهد جدید موجود اختلاف است. اگر در عهد جدید و به طور خاص، نوشته‌های پولس، سخن از این است که انسان ذاتاً گنهکار متولد می‌شود، در متون اسلامی خلاف این است و انسان در ذات و سرشت خود از گناه بیزار است.

### ۳. پرستش حقیقت به خاطر حقیقت

و باز در متون اسلامی آمده است که بالاترین و ارزشمندترین درجه پرستش حقیقت آن است که به خاطر خود حق و حقیقت و نه به خاطر ترس از زیان یا جلب منفعت، انجام شود. در رابطه با پرستش خدا آمده است که برخی خدا را از روی ترس از عذاب عبادت می‌کنند و برخی دیگر به خاطر رسیدن به بهشت و پاداش، این دو نوع از عبادت هرچند ارزشمند هستند، اما بالاترین ارزش را ندارند. بالاترین نوع عبادت خدا که نوع آرمانی است و در واقع، مطلوب واقعی همین است، آن است که انسان خود خدا را شایسته عبادت بباید و نه از روی ترس و نه برای طمع، بلکه به خاطر خود او او را عبادت کند (نک: نهج البلاغه فیض الاسلام، ق ۲۳۷؛ کلینی، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۸۴). اگر در بُعد عبادی، انسان می‌تواند و بلکه مطلوب واقعی است که بدون هیچ چشم‌داشت عبادت کند، در واقع، اخلاق هم می‌تواند به همین صورت باشد. بویژه اینکه اخلاق نیز عبادت است. در متون اسلامی خدمت به خلق خدا عبادت خدا به حساب آمده است.

### نتیجه سخن

مطابق متون مقدّس ادیان ابراهیمی، در بحث انگیزه اخلاقی زیستن در یک نگاه یک مثلث وجود



دارد، یعنی خدا و دیگران و خود. انسان باید با دیگران به خاطر خدا اخلاقی برخورد کند تا خدا به خود او و در واقع، خود واقعی و اصیل او پاداش دهد. پس از یکسو، این سه ضلع مثلث با هم قابل جمع هستند و از سوی دیگر، در نهایت، سود اخلاقی زیستن انسان به خود او بر می‌گردد، اما در نگاهی دیگر مطابق این متون و بویژه متون اسلامی، این نگاه به اخلاق به اینکه نامطلوب و ناپسند نیست، اما بالاترین درجه و آرمانی نیست. بالاترین درجه آن است که انسان به خاطر خود نیکی، نیکی کند و به خاطر خود عدالت، عدالت ورزد و به خاطر خود اخلاق، اخلاقی زندگی کند. همان‌طور که عبادت‌کنندگان در جاتی دارند و بالاترین درجه آنانی هستند که به خاطر خود خدا عبادت می‌کنند، کسانی هم که اخلاقی زندگی می‌کنند در جاتی دارند و بالاترین درجه از آن کسانی است که به خاطر خود اخلاق، اخلاقی زیست می‌کنند و این از آن جهت است که انسان به صورت خدا یا با روح الهی خلق شده و از چنین موجودی انتظار می‌رود که اخلاق خدایی داشته باشد و مانند او بدون چشم‌داشت رحمت کند.



۲۹

پرتالی اینداز اخلاقی در متون مقدس ادیان ابراهیمی

سخن را با این آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (سوره انسان، آیه ۸-۹) آغاز کردیم، نویسنده‌ای مسلمان از همین آیه استفاده می‌کند که نیکویی باید به خاطر خود نیکویی باشد (نک: جعفری، ۱۳۸۵، ص ۷۱-۷۲). ایشان به قانون اساسی فرانسه که در مقدمه آن آمده است: «به اشخاص خوبی کن تا آنان نیز به تو خوبی کنند» ایراد می‌گیرد که این معامله‌گری است و ارزش حقیقی نیکویی به انسان‌ها بدون توقع مزد و پاداش در ذات خود نیکویی است، چنانکه در این آیات به آن اشاره شده است. ایشان ابیاتی از مولوی را بیان‌گر همین ارزش ذاتی نیکی می‌گیرد:

گل خندان که نخندد، چه کند؟      عَلم از مشک نبندد، چه کند؟  
 ماه تابان به جز از خوبی و ناز      به نماید، چه پسندد، چه کند؟  
 آفتاب ار ندهد تابش و نور      پس بدین نادره گنبد چه کند؟  
 (دیوان شمس، غزلیات، عزل ۸۳۵)

## فهرست منابع

\* قرآن مجید.

\*\* نهج البلاغه. (ترجمه فیض الاسلام).

- ابن حیون، نعمان ابن احمد. (۱۳۸۳). دعائم الاسلام. قاهره: دارالمعارف.
- ابن شیعہ، حسن ابن علی. (۱۳۹۴). تحف العقول. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- بی‌ناس، جان. (۱۳۷۲). تاریخ جامع ادیان. (ترجمه علی اصغر حکمت). تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۸۵). حقوق جهانی بشر. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جماعة من اللاهوتیین. (۱۹۸۶). تفسیر الكتاب المقدس. (ج ۱). بیروت: النفیر.
- طباطبای، سید محمد حسین (علامه طباطبای). (۱۳۶۳ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- فخر رازی، محمد. (۱۴۰۵). التفسیر الکبیر، بیروت: دارالفکر.
- کتاب مقدس. انجمن پخش کتاب مقدسه.
- کلاپرمن، ژیلبرت و لیبی. (۱۳۴۷). تاریخ قوم یهود. (ترجمه مسعود همتی). تهران: انجمن فرهنگی گنج دانش ایرانی.
- کلینی، محمد ابن یعقوب. (۱۴۰۱). الکافی. بیروت: دارالصعب- دارالقارف.
- کهن، آبراهام. (۱۳۵۰). گنجینه‌ای از تلمود. (ترجمه امیر فریدون گرگانی). تهران: چاپخانه زیبا.
- متقی، علی ابن حسام الدین. (۱۴۱۳ق). کنز العمال. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۶۲). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۱). گزیده میزان المحکمه. قم: دارالحديث.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۴۰۱). المحبه فی الكتاب و السنه. بیروت: دارالحديث للطباعة والنشر.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۷). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۸). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۲). عدل الهی. تهران: چاپخانه سپهر.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات صدرا.
- میبدی، ابوالفضل. (۱۳۵۷). کشف الاسرار. تهران: امیرکبیر.



۳۰

فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق یزدی

سال ششم

شماره اول

بهار ۱۴۰۲